شعر چاپ نشده‏یی از بهار برای سعدی

رضا سجادی

مجله‏ی حافظ بسیار خوب و پرمحتواست،من که یک عمر با کتاب و مجله سروکار داشته‏ام و خودم نیز مدتی سردبیر مجله‏ی‏ اطلاعات هفتگی بوده‏ام،کم‏تر مجله‏یی را در تمام عمر دیده‏ام که به‏ خوبی ماهنامه‏ی حافظ باشد.مضافا این‏که جناب‏عالی با بصیرت‏ کامل در چند شماره‏ی اخیر،مقاله‏هایی به بزرگان ادب فارسی از جمله‏ فردوسی،خاقانی،خیام اختصاص داده و آثار و اشعارش را با شرح و بسط به قلم همکاران مجله طی مقالاتی معرفی می‏کنید،که خدا خیرتان دهاد.

شنیدم در یکی از شماره‏های آینده تصمیم دارید راجع به استاد مسلّم زبان و ادب فارسی یعنی سعدی،مطالبی چاپ کنید،بر خود واجب دانستم که شعر چاپ نشده‏یی از شادروان ملک الشعرای بهار درباره‏ی سعدی را به جناب عالی تقدیم نمایم که اگر مورد قبول واقع‏ شد چاپ فرمایید.

بنده به مناسبت صدا و طرز بیان،به معرفی مرحوم مطیع الدوله‏ی‏ حجازی که معاون نخست‏وزیر و سرپرست اداره‏ی تبلیغات و رادیو بود، به انجمن ادبی مرحوم وحید دستگری می‏رفتم و اشعار نظامی را می‏خواندم و استادانی که حضور داشتند،با مقابله‏ی آثار نظامی و دواوین شاعران دیگر آن‏ها را تصحیح می‏کردند که بعدها همه چاپ‏ شد.

مرحوم ملک الشعرا هم اکثرا به آن مجلس تشریف می‏آوردند.در یکی از جلسات پس از ختم کار نظامی،بین استادان در خصوص امتیاز یکی از شعرا بر دیگران بحث شد،مرحوم ملک گفته‏ی مرحوم ادیب‏ نیشابوری را تکرار کردند که آن مرحوم که استاد مسلّم ادبیات بود، گفته بودند:در شعر فارسی،طاقچه‏یی بوده است که چهار نفر در آن‏ نشسته‏اند:فردوسی،نظامی،مولانا و سعدی.در همان ایام مرحوم‏ علامه محمد قزوینی هم پس از سال‏ها تشریف آوردند به انجمن، وقتی بحث امتیاز شعرای برتر زبان فارسی شد،فرمودند:ناصر خسرو را هم در آن طاقچه جای دهید،او هم به ادبیات این مملکت خدمت‏ کرده است.

پس از این اظهارنظرها که همه در قرار دادن سعدی بر بالای طاق‏ ادبیات فارسی متفق القول بودند،قرار شد راجع به سعدی استادان‏ حاضر شعر بسازند.مرحوم ملک(الشعرا)تضمین غزلی را پیشنهاد کردند،خودشان هم تضمینی ساختند که معروف است(سعدیا چون تو کجا نادره گفتاری هست)و در دیوان ایشان هم چاپ شده،اما پس از دو سه ماه یک شب که به انجمن تشریف آوردند،به بنده که پایین‏ جلسه نشسته بودم،کاغذی دادند و رفتند و جای خود نشستند.پس از خاتمه‏ی مباحثات در اطراف اشعار نظامی مطلب را عنوان کرده و فرمودند من از اظهارنظر درباره‏ی سعدی به سرودن آن تضمین راضی‏ نشدم.حالا در بحر نامطبوع شعری ساخته‏ام و دستور فرمودند من‏ بخوانم،من آن شعر را در آن جلسه خواندم و حفظ کردم که اینک آن‏ شعر چاپ نشده را با عرض تشکر و حسن نیت آن سرور گرامی تقدیم‏ می‏دارم.

تابلو«سعدی»بهار در بحر نامطبوع:

در خواب بود یا که به بیداری‏ حالی میان مستی و هشیاری‏ کاخی رفیع دیدم و ایوانی‏ سر زی سپهر آخته پنداری‏ اشجار برفراخته قامت‏ها چون سروقامتان چمن‏زاری‏ سنبل به صد زبان به سخن‏گویی‏ نرگس به ناز و عشوه و طراری‏ در جویبار آب سرشک آسا از چار سوی ناله‏کنان جاری‏ گویی که نقشبند طبیعت کرد با بحرِ کلکِ خود بُتِ فرخاری‏ هر سو نظر فکندم خوش منظر هرجا نگاه کردم گلکاری‏ بود آن سرا چو باغ ارم دلکش‏ از هر عوار و منقصتی عاری‏ بر صفه چند پیر جهان‏دیده‏ بنشسته گرد هم ز سر یاری‏ صاحب‏دل و هنرور و دانشور روشنگران بس افق تاری‏ از دیدگان نافذشان تابید فضل و بزرگواری و سالاری‏ مسعود و حافظ،انوری و خیام‏ فردوسی و نظامی و مختاری‏ خاقانی و غضائری و خواجو سرگرم بذله‏گویی و درباری‏ لیکن به جمع شمع صفت دیدم‏ شیخی در آن میان به میانداری این شیخ کیست؟بار خدایا!کش‏ تابد ز چهره شعشعه‏ی باری‏ گفتند:اشعر شعرا باشد دریای ذوق و کان خرد آری‏ آن‏کو فراز توده‏ی غبرا زد بر گوش خفتگان غو بیداری‏ آن‏کو به شارسان سخن افراخت‏ کاخی بدین بلندی و ستواری‏ آن‏کو گهِ سرود و سخن ریزد از بحر کلک لؤلؤ شهسواری‏ آن‏کس که پای تا سر دیوانش‏ سحر است و معجز است و فسون کاری‏ آن‏کس که کرد فرّ و نبوغ او کاخ سخنوری را معماری‏ آن‏کس که شاعران همگی دارند اذعان به برتری‏ش ز ناچاری‏ آن‏کس که شاعران پس از او جُستند از شعر خویشتن همه بیزاری‏ آن‏کس که کرد پرده‏گیان دهر با صد کرشمه شاهد بازاری‏ آن‏کس که هم‏چو تاج گُهر بنشست‏ بر تارکِ ادب به سزاواری‏ آن‏کس که نسترد ز جهان گردون‏ نامش هگرز با همه مکاری‏ او پادشاه ملکِ سخن سعدی‏ست‏ آرام جان و قبله‏ی من سعدی‏ست

در خاتمه،تضمین بهار از غزل سعدی را هم تقدیم می‏دارم:

سعدیا چون تو کجا نادره گفتاری هست‏ یا چو شیرین سخنت لعل شکرباری هست‏ یا چو بستان و گلستان تو گلزاری هست‏ هیچم از نیست تمنای توام باری هست‏ «مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست» لطف گفتار تو شد دام ره مرغ هوس‏ به هوا بال زد و گشت گرفتار قفس‏ پای‏بند تو ندارد سر دمسازی کس‏ موسی این‏جا بنهد رخت به امّید قبس‏ «به کمند سر زلفت تو گرفتاری هست» بی‏گلستان تو در دست به‏جز خاری نیست‏ به ز گفتار تو بی‏شائبه گفتاری نیست‏ فارغ از جلوه‏ی حسنت در و دیواری نیست‏ ای که در دار ادب غیر تو دیاری نیست‏ «گر بگویم که مرا با تو سروکاری نیست‏ در و دیوار گواهی بدهد کاری هست» دل ز باغ سخنت ورد کرامت پوید پیرو مسلک تو راه سلامت پوید دولت نام تو حاشا که تمامت جوید کاب گفتار تو دامان قیامت شوید «هرکه عیبم کند از عشق و ملامت گوید تا ندیده است ترا بر منش انکاری هست» روز نبود که به وصف تو سخن سر نکنم‏ شب نباشد که ثنای تو مکرر نکنم‏ منکر فضل تو را نهی ز منکر نکنم‏ نزد اعمی صفت مهر منور نکنم‏ «صبر بر جور رقیب چه کنم گر نکنم‏ همه دانند که در صحبت گُل خاری هست» هرکه را عشق نباشد نتوان زنده شمرد و آن‏که جانش ز محبت اثری یافت نمرد تربت پارس چو جان جسم تو در سینه فشرد لیک در خاک وطن آتش عشقت نفسرد «باد خاکی ز مقام تو بیاورد و ببرد آب هر طیب که در طبله‏ی عطاری هست» سعدیا نیست به کاشانه‏ی دل غیر تو کس‏ تا نفس هست به یاد تو برآریم نفس‏ ما به جز حشمت و جاه تو نداریم هوس‏ ای دم گرم تو آتش زده در ناکس و کس‏ «نه من خام طمع عشق تو می‏ورزم و بس‏ که چو من سوخته در خیل تو بسیاری هست» کام جان پُرشکر از شعر چو قند تو بود بیت معمور ادب طبع بلند تو بود زنده‏جان بشر از حکمت و پند تو بود سعدیا گردن جان‏ها به کمند تو بود «من چه در پای تو ریزم که پسند تو بود سروجان را نتوان گفت که مقداری هست» راستی دفتر سعدی به گلستان ماند طیباتش به گُل و لاله و ریحان ماند اوست پیغمبر و آن نامه به فرقان ماند و آن‏که او را کند انکار به شیطان ماند «عشق سعدی نه حدیثی‏ست که پنهان ماند داستانی‏ست که بر هر سَرِ بازاری هست»

حافظ:در این«ویژه‏نامه‏ی سعدی»افزون بر اشعار بهار،شعر «سعدی»استاد وحید دستگردی و نیز قصیده‏ی دکتر لطف‏علی‏ صورتگر را برای سعدی(در استقبال از قصیده‏ی مجیر الدین بیلقانی‏ «وقت آن است که مستان،طرب از سر گیرند»)،چاپ کرده‏ایم. هم‏چنین خوانندگان را به خواندن مثنوی بلند چاپ نشده‏ی مشفق‏ کاشانی که تقریظ منظومی بر کلیات سعدی(با تقطیع عروضی آن‏ به اهتمام فضل اللّه دروش و با مقدمه‏ی سردبیر حافظ)است،در صفحه‏ی 67 فرامی‏خوانیم.